

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیره صالحان

در حجّیت افعال و گفتار اولیاء الهی

مجلس پنجم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ
وَ عَلَي آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ
عَلَي أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تُخَيِّبَ بَيْنَ دَيْنٍ وَ دَيْنٍ مُنَيَّتِي، فَحَقَّقْ رَجَائِي، وَ اسْمَعْ دُعَائِي،
يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ، وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.

ای پروردگار، من خود را بین این دو مطلب، جایگاه خودم را پیدا کردم و
یافتم؛ پس امید من و آرزوی من و آن خواست واقعی و نهایت تمنای من این است
که: مرا سرشکسته و سرافکننده نگردانی، حال که این چنین است و من جایگاه
خودم را در اینجا یافتم، موقعیت خودم را در اینجا پیدا کردم و دیدم که خدای من
یک هم چنین خدایی است.

مرحوم آقا می فرمودند گاهگاهی: باید خدا را شکر کنیم که خوب خدایی
داریم! برویم خدا را شکر کنیم که خوب خدایی داریم، خوب خدایی! و چقدر
واقعاً بزرگان همیشه با یک انطلاق صدر و انشراح صدر و ابتسام و امید با مردم
صحبت می کردند. بزرگان و اولیاء خدا، هر کسی می رفت پیش ایشان آنها را
سرشار و مالا مال از امید می دید، از انبساط می دید. هیچ وقت برای مردم آیه یأس

نمی‌خواندند، هیچ‌وقت مردم را ناامید نمی‌کردند. شما در کلمات پیغمبر بخصوص نگاه کنید، در روایات ائمه، می‌بینید امید همیشه در کلمات ... به رحمت خدا امیدوار باشید، به لطف خدا امیدوار باشید، به کرم خدا امیدوار باشید. در عین تحذیر از خطا و ارتکاب معصیت، ولی آن جنبه امید همیشه در کلمات بزرگان غلبه داشت، در کلمات اولیاء غلبه داشت.

یک کسی آمده بود، آمده بود خدمت امام سجّاد و خدمت - مختلف است البتّه این قضیه، هم راجع به امام سجّاد است هم راجع به موسی بن جعفر - خیلی کارها کرده بود الان بخواهم بگویم دیگر خیلی شرحش زیاد است و از مطلب دور می‌افتیم. بعد گفته بود که خوب این در ماه رمضان داشت روزه می‌خورد رفتم منزلش، گفتم: چرا روزه می‌خوری؟ بعد شروع کرد گفتن و کارهایش را گفت: من یک همچنین مسائلی انجام دادم، چه کردم، و چه قتل‌هایی را مرتکب شدم. قتل! بالاترین معصیت کبیره، قتل نفس محترمه! دیگر از این بالاتر نداریم و "فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا"^۱ خوب وقتی که من اینها را انجام داده‌ام دیگر چرا بیایم روزه بگیرم؟ دیگر گفتم می‌زنم زیر همه چیز، دیگر نه نمازی بخوانیم و نه روزه‌ای بگیریم و ... تا ببینیم چه می‌شود دیگر؟ پس معلوم است معتقد بود، معتقد بود به اینکه یک خبری هست، یک فردایی هست. از همان أعوان و أنصار هارون و این حرفها بود. موسی بن جعفر فرمودند: «این یأس از رحمت خدای او، از همه آن گناهایی که انجام داده گناهایش بیشتر است! یأس از رحمت خدا، یأس از رحمت خدا یعنی من ارتباطم را با خدا دیگر قطع کردم، تمام شد! آدم ممکن است یک

^۱ - سورة المائدة (۵) قسمتی از آیه ۳۲.

گناهی بکند ولی به معنای قطع ارتباط نیست. آدم دروغ می‌گوید بعد می‌گوید: خدایا غلط کردم، توبه کردم، چه کردم، پشیمان ... برود تدارک کند، جای تدارک باشد، برود تدارک کند. غش در معامله می‌کند خوب می‌گوید: خدایا غلط کردیم، توبه کردیم، استغفار و فلان و برود مثلاً فرض کنید که شخص را راضی کند و امثال ذلک. اما در هیچ‌کدام از اینها قطع آن ارتباط و حبل ممدود بین بنده و پروردگار نیست که انسان بیاید آن، قیچی بگذارد آن ریسمان را قطع کند، ریسمان را قطع کند. اگر برای یک شخصی یک هم‌چنین حالی پیش آمد، بداند که خطر تهدیدش می‌کند! که ارتباط بین خود و بین پروردگار را، ارتباطش را ببیند که دارد قطع می‌شود. حضرت فرمودند: «این یأس از رحمت خدا از هر گناهی بالاتر است.»

حتی به یزید امام سجّاد فرمودند: «ارتباط با خدا قطع نیست هنوز، امام زمان را کشتی، فرزندانش را، اصحابش را کشتی، ذراری‌اش را اسیر کردی، همه اینها به جای خود ولی باب توبه باز است که بیائی توبه کنی و اگر یزید می‌آمد و به امام سجّاد علیه السّلام عرض می‌کرد: «من واقعاً آمدم پشیمانم! پشیمانم، یک غلطی کردیم و خلاصه غلط کمی هم نکردیم! قضیه عاشورا فاجعه تاریخ است، فاجعه تاریخ بشریت! درست شد؟ اما می‌آمد می‌گفت که، واقعاً می‌آمد به امام سجّاد می‌گفت: «من واقعاً می‌خواهم برگردم!» جداً ما الآن راجع به این قضیه چه قضاوت می‌کردیم؟

یکی آمد پیش امیرالمؤمنین گفت: «من یک کار خلافی کرده‌ام.» حضرت فرمودند: «خوب این مجازات تو چند راه دارد.» گفت: «من آن سخت‌ترین و بدترین و زجرآورترین نوعش را اختیار می‌کنم!» «این معلوم است که واقعاً توبه کرده، معلوم است واقعاً این آمده در میدان، آمده، تسلیم است. آمده در میدان به این کیفیت! وقتی که آماده شد این جریان برای اینکه این جوان را از بین ببرند ... و

مفصل است، اصلاً جوری بود که همه اهل آن فضا و آن چیز به حال او رقت کردند و گریه کردند و فلان کردند. خود امیرالمؤمنین رفت او را آورد بیرون و نجاتش داد. حضرت فرمودند: «توبه تو مورد قبول پروردگار قرار گرفته (حالا این هم از آن مواردی است که حالا بایستی که راجع به آن صحبت کنیم که چطور حضرت برخلاف حکم شرعی می‌آید در اینجا عمل می‌کند، برخلاف است دیگر، چرا عمل می‌کند؟»

خوب، حضرت در اینجا برخلاف حکم شرعی که باید این شخص مجازات بشود، حضرت او را مجازات نکرد، و نظائرش حالا زیاد است.

خوب، حالا صحبت ما در این است که ما یک هم‌چنین چیزی داریم، امیدی داریم، ائمه ما، پیامبران، اولیاء، ما را به سمت امید دارند سوق می‌دهند، می‌گویند: یأس را بگذار کنار، ناامیدی را بگذار کنار، نگرانی را بگذار کنار، ترس را بگذار کنار، اینها را بگذار کنار، با امید حرکت کن. و واقعاً هم همین‌طور است، واقعاً هم همین‌طور است. اگر یزید می‌آمد پیش امام سجّاد و به امام سجّاد می‌گفت: من غلط کردم، من توبه کردم، هر چه شما بگویند سمعاً و طاعة! بینا و بین الله امام سجّاد چه می‌کرد در اینجا؟ چه می‌کرد؟ امام است! امام راهنماست، هادیست، راه مردم را به سوی خدا که نمی‌بندد، راه را باز می‌کند، بسته به تشخیص خودش، هر جور تشخیص می‌دهد؟! امام سجّاد می‌آمد به یزید می‌گفت: نه دیگر هیچ فائده‌ای ندارد و فلان و فلان... بابا امیرالمؤمنین به عمر این حرف را نزد! حتی به عمر فرمود: هنوز راه توبه باز است و او قبول نکرد، قبول نکرد، قبول نکرد! خوب، حضرت در آنجا راه نشان می‌دهند، می‌گویند: بسیار خوب تو این کار را بکن، این کار را بکن و نظایرش اتفاق افتاده است، راجع به حضرت سجّاد اتفاق افتاده، بعضی از اشخاص

که اینها جزء دربار بنی‌امیه و اینها بودند و حتی مرتکب قتل شدند و حضرت فرمودند: «برو دیه آنها را...» آنها را پیدا نکرد و حضرت فرمودند: «در منزلشان بینداز و خلاصه بیا توبه بکن» و کردند و آمدند و توبه‌شان هم قبول شد. این‌طور نبوده نظایر قضیه اتفاق افتاده است.

لذا موسی بن جعفر می‌فرماید: امید نباید قطع بشود، اگر انسان یأس از رحمت خدا پیدا بکند، این بالاترین گناه است. نکته‌ای که در اینجا به نظر می‌رسد این است که: واقعاً وقتی که ما خدا را عبادت می‌کنیم، وقتی که ما در پیشگاه خدا می‌ایستیم، (حالا مسأله، مسأله عبادت، عبادت ظاهری هم منظورم نیست) به تکالیف عمل می‌کنیم، خدا دوست دارد ما چه جوری با او برخورد کنیم؟ یک حالت ترس داشته باشیم و او یک گول بی‌شاخ و دم و ...

می‌گوید: برو بابا این چه نمازی است، برو بی‌کارت! مگر من اینجا چی چی هستم که ... صد سال یک هم‌چنین نماز را نخواستم از تو! دستمان شروع کند نمی‌دانم لرزیدن و فلان و در قبال خدا ایستاده‌ایم... خدا می‌گوید: مگر من ترس دارم؟ یعنی واقعاً مولا، حالا این مولای ظاهری را نگاه می‌کنیم، یک مولای ظاهری، یک مولای عادی، یک مسئول یک اداره، البته اگر کله‌اش خلاصه خراب نباشد و فلان ... نه، اگر یک مسئول اداره عاقلی باشد، عاقل! البته اگر پیدا بشود. یک مسئول یک اداره‌ای، مسئول یک جایی، مسئول یک فضایی، این واقعاً ... خوب خود ما الآن خودمان را بگذاریم جای او، دلش می‌خواهد افرادی که از او اطاعت می‌کنند از روی ترس ...؟! یا از روی عشق و علاقه و محبت و از روی صمیمیت و از روی خلاصه وحدت و اتحاد و عینیت باشد، کدام بهتر است؟ یعنی من سؤال این است. یعنی مدیر یک اداره را در نظر بگیرید، مسئول یک سازمان را در نظر بگیرید، رئیس یک فرض کنید که، فضائی را در نظر بگیرید، این، کدام را دوست

دارد؟ اگر دلش می‌خواهد از روی ترس باشد که این خیلی اوضاعش خراب است! بالاخانه خراب، خلاص! بالاخانه‌اش خلاص است. اگر نه، می‌خواهد افرادی که در تحت اطاعت او هستند، افرادی که هستند، از روی علاقه با این کار کنند، اداره بگردد، مؤسسه بگردد، مؤسسه سر پا باشد، این اداره سر پا باشد، نشاط داشته باشد، حاکم باشد. این می‌شود فضا، فضای انسانی، فضای روحانی، فضای صمیمیت، کدامیک بهتر است؟ خوب مسلم دومی دیگر، آن وقت خدا این طوری نیست؟ یعنی واقعاً خدای ما از آن قسم اول است، یعنی خلاص؟ از نوع خلاص است؟ یعنی این است؟ یا نه! خدای ما به مراتب از قسم دوم هم بالاتر است. وقتی که بنده‌ای می‌خواهد در قبالش به نماز بایستد، خدا می‌گوید: بابا از ترس جهنم نخواستم برایم نماز بخوانی! همان حرفی که امیرالمؤمنین دارد می‌زند، همان حرفی که ائمه می‌زنند. از ترس جهنم نماز نخوان برایم، تو به خاطر جهنم داری نماز می‌خوانی، نه به خاطر من! از این پاداش بهشت و نعمات بهشت برایم نمی‌خواهد نماز بخوانی، به خاطر هوا و هوس و لذات به اصطلاح نعیم آخرت تو داری می‌خوانی. برای خود من بخوان، برای خود من، برای اینکه با من ارتباط برقرار کنی. وقتی یک عاشق و معشوق به هم می‌رسند، عاشق به معشوق می‌رسد، از ارتباط با معشوق منظورش چیست؟ منظورش این است که آن سیب و گلابی که این وسط است برود بخورد؟! گلابی در میوه فروشی سر کوچه هم پیدا می‌شود. سیب در نمی‌دانم فرض کنید که در دکان هم پیدا می‌شود. خوب اینکه می‌خواهد برود آنجا برای چه می‌خواهد برود؟ برای پرتغال و سیب دارد می‌رود؟ خوب آن سر کوچه هست، خوب برو بخر دیگر! برای اینکه می‌رود بنشیند با او حرف بزند، می‌گوید بنشین بیا بروم برایت یک چایی بیاورم ... بابا نه! نه! چایی نخواستم، چایی خورده‌ام، (حالا

نخورده‌ها) می‌گوید: نه، خورده‌ام بیا بنشین، من چایی نمی‌خواهم. می‌گوید: بگذار بروم برایت میوه بیاورم. می‌گوید: نه آقا! میوه نمی‌خواهم، میوه میل ندارم بیا بنشین، می‌گوید: می‌خواهم برایت چیز بیاورم، بیا بنشین! هر چه می‌گوید، می‌گوید: بیا بنشین! چه را می‌خواهد؟ فقط ارتباط را می‌خواهد. این ارتباط، این منظور است! نشستن، صحبت کردن، توجه کردن، دل دادن، این ارتباط در اینجا مطلوب است. نه غذا، نه آب، نه چایی، نه شربت، نه چیزهای دیگر، نه مسائل دیگر، آنها در اینجا هیچ‌کدام راه ندارد، درست؟

ارتباط بین انسان و بین پروردگار، اولیاء، پیامبران، ائمه، می‌گویند: باید ارتباط بین عاشق و معشوق باشد. خدا برای این ارتباط راه قرار داده است، راهش چیست؟ قرآن است؛ راهش چیست؟ نماز است؛ راهش چیست؟ حج است؛ راهش چیست؟ صدقات است؛ راهش چیست؟ عیادت از مریض است؛ راهش چیست؟ برّ به والدین است؛ پدر و مادر و تحصیل رضایت پدر و مادر که کلید ارتباط با خداست! کلید ارتباط با خدا تحصیل رضایت پدر و مادر است. درست؟ اینها راههایی است که خدا قرار داده، این راهها ما را به آن می‌رساند. این ارتباط را نزدیک می‌کند، این ارتباط را می‌برد. وقتی این ارتباط انجام شد، دیگر مگر می‌شود انسان به چیزی اصلاً توجه کند؟

یکی از رفقا می‌گفت: «فلانی! به تو چه بگویم؟» می‌گفت: «در یکی از همان حالات و فلان و این حرفها» می‌گفت: «در مکه بودم، نشسته بودم در مستحار و داشتم توجه به کعبه می‌کردم که: **النَّظْرُ إِلَى الْكَعْبَةِ عِبَادَةٌ** «نگاه به کعبه عبادت است.» نگاه به کعبه عبادت است.» می‌گفت: «داشتم نگاه به کعبه می‌کردم، یک‌مرتبه یکی از آن جلوه‌ها برآیم پیدا شد.» می‌گفت: «از همان‌هایی که خلاصه... خوب خودش هم اهل معناست‌ها! بله! اهل به عبارت

دیگر بخیه، اهل بخیه!

می‌گویند: «در زمان ناصرالدین شاه گفتند که خیاط‌ها بیایند، نمی‌دانم فلان پرده ناصرالدین شاه چی چی پاره شده، ببینند چه کسی بهتر می‌تواند آن را رفو کند و فلان و ... یک پالان‌دوزی هم آمد، او هم با سوزن، نخ، فلان و ... گفتند: ما خیاط‌ها را صدا کردیم آخر، پالان‌دوزها ... گفت: بالاخره ما اهل بخیه که هستیم. سوزن و نخ را با خودش آورده بود که بله، ایشان بین پرده و پالان فرق نمی‌گذارد! حالا این عرض کنم که آمده بود و نشسته بود دیگر، نشسته بود و می‌گفت: «یک مرتبه همین که داشتم نگاه می‌کردم و توجه می‌کردم به همان حقایق توحیدی که چطور این کعبه نقشی از آن حریم پروردگار دارد و حریم خدا دارد و بیت عتیق دارد و این مردم که الان دارند دور این طواف می‌کنند، در واقع دارند دور او طواف می‌کنند، متهی نمی‌فهمند و ...» واقعاً عجیب است! واقعاً عجیب است!

نشسته بودم روبروی حجر اسماعیل چند سال پیش که در یک سفری که مشرف بودم در مکه، دیدم دو نفر از همین بله، ایرانی‌هایی که نمی‌دانم به زور آورده بودندشان مکه، چه بوده؟ دو تا پیرمرد بودند و سه تیغه و شش تیغه و خلاصه و معلوم بود ظاهراً مثل اینکه آمده حالا ببیند، ببینیم چه خبر است و فلان و ... صحبت می‌کردند، این یکی به آن یکی می‌گفته که: «بابا این چیه؟ این چند تا سنگ آخر دارند دورش می‌گردند؟ ما که فلسفه‌ای نفهمیدیم!» آن یکی، یک نفر سوومی بود که مثلاً راهنمای اینها بود، راهنما بود و بله، دلیل طریق بود و خلاصه مطالب را می‌گفت و بزرگ اینها بود، حالا آن را ببینید، او چه نفهمی بود نمی‌دانم، می‌گفت: «نه، این به خاطر قدمت آن است، نگاه کنید.» گفتم به او: «اگر به خاطر قدمت است، خوب چرا نمی‌روند دور آن کوه بگردند؟ آن کوه که قدمتش از این کعبه

میلیونها سال بیشتر است. این کعبه مال ده هزار سال پیش است، این کعبه مال نمی‌دانم شش هزار سال پیش، هفت هزار سال پیش، حالا بسته به حضرت آدم، گفتم: آخر اگر قرار بر این قدمت باشد...» می‌گفت: «این به خاطر قدمتش است که مردم دارند دورش می‌گردند.» گفتم: «خوب آن کوه که مال میلیونها سال پیش است، این حالا مال ده هزار سال پیش است فلان این حرفها...» دیگر بعد گفتم فلان و این حرفها، بعد شروع کردیم خلاصه برایشان یک مقداری بله، چیز کردیم و اینها... می‌گفت: «من نگاه می‌کردم همین که به این کعبه داشتم نگاه می‌کردم یک مرتبه دیدم یکی از آن تجلیات شد - البته خوب حالا خوب نمی‌شود همه چیز را گفت - خلاصه جمال محبوب بر من تجلی کرد، فقط یک ثانیه، یک ثانیه که هیچی، یک دهم ثانیه، یک برقی زد. قسم خورد اگر دومی‌اش زده بود، من مرده بودم و غالب تهی کرده بودم هیچ شکی در آن...» می‌گفت: «چنان تمام وجودم را این آمد گرفت و زیرورو کرد مرا و تمام شرایش وجود مرا به لرزه در آورد، از این جمالی که من دیدم، جمالی بود که دیگر شخص به هیچ جمالی در دنیا تا آخر عمرش نگاه نمی‌کند، دیگر نگاه نمی‌کند! یعنی برایش...» عبارت‌هایی که می‌آورد خوب درست نبود که اصلاً حالا کمتر کمترش این است که اصلاً دیگر حالش به هم می‌خورد دیگر بخواهد به آنچه را که در این دنیا جمال می‌نامند و زیبایی می‌نامند اصلاً بخواهد دیگر توجه بکند و بخواهد اصلاً فکرش را بیاورد. تازه یک برق خورد. یک برق! ببینید چه خبر است!

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افگار
چه کرد

این است معنایش!

برقی که بخورد به خرمن چکار می‌کند؟ خرمن را به آتش می‌کشاند دیگر!

دیگر از مجنون باقی نمی ماند چیزی، چیزی باقی نمی ماند.

و ه که با خرمن مجنون
دل افگار چه کرد

آن وقت خدا می گوید: «بیا پیش من تا این برقه را با همدیگر رد و بدل کنیم. آن وقت آدم دنبال جهنم و نعمت های سیب و گلابی بهشت می رود. دنبال اینها می رود؟ می گفت: «یک جرقه زد، من دیگر اصلاً تا آخر عمر دیگر نمی توانم نگاه کنم، اصلاً اوضاعمان به هم ریخته، همه چیزمان به هم ریخته، گفت بیا درستش کن بابا، همه اوضاع و فلان و ... دیگر اصلاً همه بساطمان دیگر به هم ریخت دیگر، اوضاع ...» خلاصه قضیه این است دیگر! آن وقت شما نگاه کنید که این اولیاء خدا به جای یک لحظه، تمام بیست و چهار ساعتشان در این هستند. این چیست قضیه؟ اصلاً چه می شود؟ او یک لحظه خورده، این بیست و چهار ساعت در یک هم چنین فضایی قرار دارند، در یک هم چنین وضعیتی قرار دارند. گاهی از اوقات سؤالی داشتم می خواستم از حضرت حدّاد رضوان الله علیه سؤال کنم، اصلاً به خودم اجازه نمی دادم، با اینکه سؤال مهمی هم بود. که من بیایم و آن حالی که الان در آن هست ... خوب ما که چیزی نمی فهمیدیم، یک چیزی این غیر عادی باید باشد، غیر عادی! بعدها فهمیدیم اوه اوه اوه چه خبر بوده! چه خبر بوده آن موقع، کجا ... اصلاً به خودم اجازه نمی دادم که بیایم و سؤال کنم و از آن سکوت درشان بیاورم، اصلاً اجازه نمی دادم. بعد یک مدّت می گذشت یک دفعه می گفتند: خوب سؤال داشتید؟ گفتم: بله آقا! سؤال ... گفتم: خوب خودتان می دانید حالا دیگر! می گفتند: خوب چه بود سؤال؟ می گفتم: خوب خودتان می دانید دیگر ... بعد می گفتند: خوب این، این است، جوابش این است، مسأله اش این است. اصلاً بلند شوی بیایی شما از آن حال بیایی در بیاوری، اصلاً قابل برای توصیف نیست که

نعمت‌هایی که پروردگار آن نعمت‌ها را برای بندگان صالحش در نظر گرفته، آن نعمت‌ها چیست؟ واقعاً این مناجات‌های خمسۀ عشر امام سجّاد را بخوانید، مرحوم آقا توصیه می‌کردند به خواندن خمسۀ عشر در جلسات و همین‌طور به‌طور خصوصی و هر شب یک مناجات را بخوانید، نماز که بلند می‌شوید برای نماز شب بخوانید، یا یک فرصتی پیدا می‌کنید جایی، در حرمی، جای، مکان، تشرّفی پیدا می‌شود و امثال ذلک، وقتی می‌بینید حالتان مساعد هست و کشش دارید یکی از این مناجات‌ها را بخوانید و فکر کنید، ببینید چکار کرده امام سجّاد! چکار کرده در این مناجات‌های خمسۀ عشر که اصلاً چیزی دیگر باقی نگذاشته حضرت! در تجلیات توحیدی، در آن نفحات توحیدی، در آن کیفیت جذب بنده با پروردگارش، در کیفیت ربطش، اصلاً چیز عجیبی! البتّه همه ادعیۀ ائمّه همین‌طور است همه ... کدام را که ما، هر کدام را در نظر بگیریم، از دریچۀ خاص نگاه می‌کند. در همین مناجات شعبانیۀ امیرالمؤمنین مگر کم مسأله‌ای وجود دارد؟ واقعاً مگر کم ... إلهی وَالْحَقْنِي بِنُورِ عِزِّكَ الْأَبْهِجِ، فَأَكُونُ لَكَ عَارِفًا، وَعَنْ سِوَاكَ مُنْحَرِفًا، وَمِنْكَ خَائِفًا مُرَاقِبًا، يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ... حَتَّى تُحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، ... أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ، از حجاب‌های نور بگذرد، ظلمت کجا؟! ظلمت کجا؟ فَتَصِلْ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ، وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ، ... این حرف‌ها چیست؟ این مفاهیم چیست؟ این معانی چیست؟ واقعاً اینها چیست؟ اگر ما به چشم خود نمی‌دیدم آن بزرگان را، به این معانی اصلاً نمی‌توانستیم برسیم! آن هم به میزان فهم خودمان، به میزان ... که می‌گوییم: نه، اینها بوده، اینها هست، اینها مسائلی بوده که هست، بی‌هیچی نیست. امیرالمؤمنین نیامده در اینجا داستان سرائی و قریحه سرائی و بحر طویل در اینجا بگوید، مسائلی احساس می‌کرده حضرت که آمده اینها

را بیان کرده. امام سجّاد می‌فرماید در اینجا: «خدایا من یک هم‌چنین وضعیتی دارم پس آرزوی مرا برآورده کن! ای کسی که از تمام افرادی که آنها را بخوانیم تو سزاوارتر برای خواندنی و از هر کسی که آنها را بخوایم امید به آنها داشته باشیم، تو اولی به امید و به خواست ما هستی.

در شب‌های گذشته اگر رفقا در نظرشان باشد عرض شد: مصاحبت با اولیاء الهی، این همان ظهور امید پروردگار است که در آنها متجلی شده و باعث می‌شود که انسان نسبت به اعمال خودش و نسبت به رفتار خودش دچار آرامش باشد. تردید نداشته باشد، شک نداشته باشد، دغدغه نداشته باشد، اضطراب نداشته باشد. این کاری که کردم درست بود؟ غلط بود؟ پیامدهای آن چیست؟ تبعات آن چیست؟ و خلاصه کاری را که انسان انجام می‌دهد خیالش راحت باشد، با خیال راحت طی کند. این بالاترین نعمتی است که خداوند می‌تواند به یک بنده، این نعمت را عطا کند. مصاحبت با ولیّ الهی و متابعت از دستورات او! دیگر انسان خیالش راحت است. خوب، در این زمینه صحبت‌هایی شد و عرض شد: به‌طورکلی از سابق الایام این شبهه بوده که آیا فعل اولیاء الهی حجّت است یا نه؟ این قضیه بوده و قبلاً هم در این قضیه پاسخ‌هایی داده شده و جواب‌هایی داده شده و ما هم نسبت به این مسأله به اصطلاح یک جواب‌هایی دادیم و منتهی حالا خوب تا حدودی یا موجز بوده یا آن‌طوری که باید و شاید ... علی‌کلّ حال، و همین‌طور بعضی از مطالب دیگر که به دنبال این سؤال ممکن است در اذهان مطرح باشد. عمل ولیّ الهی حجّت است یا نه؟ مثل عمل امام علیه السّلام، امام علیه السّلام وقتی که به انسان یک دستوری می‌دهد، یک امری می‌کند، اطاعت از آن دستور شرعاً واجب است. هیچ شکی در این نیست! مثل پیغمبر، چطور اطاعت از دستورات

رسول خدا واجب است به نصّ آیه قرآن، اطاعت از آنها هم واجب است: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۱ که خوب در اینجا تصریح است دیگر! که «أَطِيعُوا اللَّهَ» آن خوب مشخص است، که «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» آن هم مشخص است، «وَأُولِي الْأَمْرِ» هم که طبق نصوص، مختصّ به ائمهٔ اثنی عشر یا به عبارت دیگر: سیزده معصوم دیگر است. حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها به اضافهٔ دوازده معصوم دیگر که اینها اولی الامرند و روی هم چهارده نفر می‌شوند که اطاعت از اینها واجب است، شکی در این مسأله نیست! خوب، آیا اطاعت از ولیّ الهی... ولیّ الهی کیست؟ البتّه راجع به ولیّ الهی خوب دیگر نیاز به توضیح نیست که ولیّ الهی را ما آن ولیّ ای می‌نامیم (که البتّه راجع به این قضیه هم بنده در شبهای آینده اگر خدا بخواهد إن شاء الله توضیح می‌دهم که ولیّ الهی کیست و توضیحی در جلد دوم اسرار، اسرار ملکوت بنده داده‌ام و خیال می‌کنم همان کفایت کند و نیازی دیگر به توضیح مجدد نباشد ولی از باب اینکه فعلاً ممکن است بعضی از رفقا حضور ذهن نداشته باشند یا اینکه در آنجا هم چنانچه بعضی‌ها گفته‌اند شاید یک مطالب مبهمی باشد، باز من روی آن مسائل احتمالاً یک مرور دیگری بر حسب موقع خواهم داشت و آن معنای ولیّ الهی و مصداق ولیّ الهی چه از نقطه نظر کبری و چه از نقطه نظر صغری به نحو خود مفهومی و به نحو مصداقی این را برای رفقا عرض می‌کنیم.) صحبت در این است: آیا فعل اولیاء الهی حجّت است یا نه؟ خوب برای خودشان خوب حجّت است، بخاطر اینکه مسأله برای خودشان روشن است و طبق آنچه را که برای

^۱ - سورة النساء (۴) صدر آیه ۵۹. □

خودشان تکلیف را احساس می‌کنند، به آن تکلیف عمل می‌کنند. ولی صحبت در این است: آیا این فعل برای بقیه حجّت است یا نه؟ صحبت در این است. بعضی‌ها معتقدند به اینکه: نخیر! فعل اولیاء الهی برای افراد دیگر حجّت نیست. و اگر هم باشد برای خود آنها حجّت است. اولاً معتقدند بر اینکه: خود اولیاء الهی ممکن است اشتباه کنند و این‌طور نیست که مثل معصوم باشند و بواسطه اشتباهشان در درجه و هم‌تراز معصوم نیستند و وقتی نبودند آنها هم جایز الخطا هستند مثل بقیه! خوب البته نسبت به بعضی از مسائل اینها انکشاف باطنی برای آنها شده ولیکن نسبت به بعضی مسائل ممکن است نباشد، به‌خاطر همین جهت ما چهارده معصوم بیشتر نداریم و فقط باید از آنها تبعیت کرد و اطاعت کرد و از دیگران اطاعت نباید کرد. مثل فرض کنید که: مرجع تقلید، مرجع تقلید ممکن است در یک قضیه اشتباه کند، این‌طور نیست که هر چه مرجع تقلید گفت انسان بپذیرد، نخیر! در آن مسائلی که انسان قطع ندارد به خلافش، در آنجا باید تقلید کند ولی در آن مسائلی که قطع دارد دیگر در آن مسائل تقلید جایز نیست بلکه حرام است. حرام است حتی! فرض کنید که من باب مثال، زیاد است، أمثله در این قضیه زیاد است، فرض کنید که مرجع تقلید به انسان حکم می‌کند، حکم می‌کند بر اینکه فردا من باب مثال روز آخر رمضان است، روز آخر رمضان و سی‌ام رمضان است و انسان با چشم خودش ماه را دیده، خودش دیده اصلاً ماه را، با چشم خودش دیده، حرام است که اطاعت کند و باید فردا به عنوان روز اول شوال و روز فطر باید روزه خود را بشکند؛ یا اینکه فرض کنید که یک مرجع تقلیدی حکم کند بر اینکه فلان، فلان ماهی من باب مثال این فلان ماهی خوردنش اشکال ندارد بخاطر اینکه فلس دارد، ولیکن انسان خودش اهل تشخیص است و می‌داند که این غلط است و این ماهی، ماهی فلس‌دار

نیست و جزء بی‌فلس‌ها هست، حرام است که اطاعت کند و اگر بخورد فعل حرام انجام داده! درست شد؟ این‌طور نیست که در هر جایی که مرجع تقلید... نه مرجع تقلید و اینها خلاصه باید روی آن چیز بشود، بحث بشود. إن شاء الله باز ما یک وعده سر خرمنی بدهیم که راجع به این قضیه در آن رساله اجتهاد و تقلیدی که قرار است ما این بحثها را آنجا می‌کنیم، إن شاء الله در پاورقی‌هایی که قرار است بزنیم، در آنجا بحثهای مفصل فنی و علمی آن، اگر مجال بود و فضایی بود إن شاء الله در آنجا ما به این مطالب خواهیم رسید. به حول و قوه الهی!

خوب، بعضی‌ها این‌طور تصور کرده‌اند که ولی خدا هم همین‌طور است، یک کاری می‌کند، ممکن است اشتباه باشد، ممکن است درست باشد، به ما چه مربوط است؟ به ما چه ربطی دارد؟ برای خودش می‌داند، وظیفه خودش می‌داند و تکلیف خودش می‌داند. ارتباطی به ما ندارد و روی این جهت اطاعت از او لازم نیست، بلکه می‌شود حرام! یعنی اگر شخصی آمد و خودش تشخیص داد بر اینکه این دستوری که ولی خدا می‌دهد، این دستور خلاف شرع است یا بر خلاف نظر و فتوای اوست، جایز نیست اطاعت کند و اگر اطاعت کند معصیت کرده. خوب، بعضی‌ها یک هم‌چنین نظری دارند. و این هم نظر، نظر بی سابقه‌ای نیست. مدتهاست، از صدها سال پیش این قضایا بوده و در مطالب و در کتب از این مسائل کم و بیش اشاراتی شده است و طبعاً در این زمانه که از منطق کمتر خبری هست و بیشتر انسان احساس می‌کند که مسائل علمی دستخوش اغراض نفسانی شده، نسبت به مسائل علمی، خیلی باعث تأسف است.

من چندی پیش یک قضیه‌ای را شنیدم که به یک نفر، یک بنده خدایی هم که از دنیا رفته، یک فتوایی را نسبت دادند، یک فتوایی را، آن شخص هم که الان زنده نیست که بیاید دفاع کند بگوید: بابا! من کی یک هم‌چنین کاری انجام دادم، کی

هم‌چنین فتوایی دادم، اصلاً نظرم بر خلاف این است، صد و هشتاد درجه ... آمدند نسبت دادند روی چی؟ به هیچی، روی اغراض نفسانی! خوب، این خیانت علمی است به فقه و به علم و به تاریخ! در تاریخ علم فردا می‌آید ثبت می‌شود که این شخص، شخص محترمی که از دنیا رفته یک هم‌چنین نظری داشته و بعد می‌آیند روی این نظر می‌آیند ترتیب اثر می‌دهند. ببینید چه خیانت بزرگی است که یک نفر بلند شود بیاید در کتابی بنویسد، حالا اگر هم یک شخص فاضلی باشد که دیگر بدتر! که بابا یک هم‌چنین قضیه‌ای بوده و تهمت بزند، تهمت بزند که یک نفر یک هم‌چنین نظریه‌ای داشته، حالا این به‌دست من می‌رسد، خوب من اعتماد می‌کنم، روی مطلب او اعتماد می‌کنم و این را یک نظریه‌ای که قائل دارد می‌پذیرم. این نظریه، نظریه‌ای است که قائل دارد. گوینده دارد، مفتی دارد، معتقد دارد به این قضیه، در حالتی که اصلاً اصل و اساسی نداشته، این چه خیانت بزرگی است! به‌خاطر نمی‌دانم مصلحت، مصلحت، مصلحت ... این چه خیانتی است که من بیایم این عمل را انجام بدهم؟ یعنی خیانت به انسانیت، خیانت به وجدان، خیانت به امام زمان، خیانت به دین پیغمبر، خیانت به علم و خیانت به تاریخ و خیانت به افرادی که بعداً می‌آیند و اطلاع ندارند و به واسطه این فعل و به واسطه این عمل، این شخص به انحراف می‌افتد.

الآن بسیاری از مطالبی که ما داریم، در تحقیقاتی که خوب اهل علم می‌کنند، فضلاء می‌کنند، اینها خوب به این مسائل می‌رسند. بسیاری از مطالبی که ما داریم اصلاً ریشه ندارد. فرض کنید که در فلان کتب علمی، حالا اینها را می‌توانیم بگوییم حمل بر اشتباه است ولیکن خوب این شخصی که این مسائل و این مطالب را می‌گوید روی عمد است! در فلان کتب می‌بینیم که بله، فرض کنید که شیخ طوسی

هم قائل به این قضیه بوده، خوب انسان برایش چیز پیدا می‌شود. وقتی که مراجعه می‌کند ...

مرحوم آقا می‌فرمودند: ما در نجف بودیم و بحث می‌کردیم، مباحثه می‌کردیم، درس مرحوم آقای خوئی می‌رفتیم با همین آیه الله سیستانی آسید علی سیستانی که الان ایشان در قید حیات است. ما با ایشان، ایشان هم مباحثه بودند در درس آقای خوئی، اینها با هم، بحث می‌کردند. هم‌بحثی بودند. می‌گفتند: راجع به یک قضیه‌ای، خوب اشتباه است، اشتباه می‌افتد. آقای خوئی یک مطلبی را فرمودند ایشان که در چیز، فلان شخص نظرش در تقریرات این است. خوب، طلبه‌ها می‌روند شب تقریرات را نگاه می‌کنند، مطالعه می‌کنند، بحث می‌کنند، فلان می‌کنند، ایشان می‌گفتند: «ما شب رفتیم، نگاه کردیم یک هم‌چنین چیزی را ندیدیم، یک هم‌چنین چیزی را ندیدیم. فردا آمدیم جلو بحث می‌گفتند: من گفتم به همان آسید علی سیستانی گفتم: آقا شما دیشب دیدید؟ گفت: آره من هم دیدم اصلاً پیدا نکردم، اصلاً عبارت چیز دیگر است، عبارت یک معنای دیگر می‌دهد. بلند شدیم رفتیم پیش آقای خوئی، گفتیم: آقا اصلاح کنید. ایشان خیلی تعجب کرد، عجب! چطور من از این عبارت این را فهمیدم؟ بنده خدا خوب منصف بود، منصف بود، بانصاف بود، مثل ماها بی‌انصاف نبود. ما خیلی بی‌انصافیم! نگاه هم بکنیم نه! خود را می‌زنیم به آن راه، آره! منصف بود، خدا رحمتش کند، آدم بانصافی بود و آمد ایشان در درس و تصحیح کرد: آقا راجع به فلان شخص، مرحوم نمی‌دانم فلان، مطلبی را که من دیدم نبوده و نمی‌دانم آسید محمد حسین و آسید علی اینها رفتند و چیز کرده‌اند، اینها رفته‌اند نگاه کرده‌اند و دیده‌اند که یک هم‌چنین مسأله‌ای نیست و من به این وسیله اصلاح می‌کنم مسأله خودم را» درست شد؟ خوب، حالا ما بلند شویم بیاییم و یک مطلبی را از روی عمد برداریم نسبت

ناروا بدهیم، تهمت بزنیم به یک نفر که فلان شخص نظر فقهی یا نظر اصولی او نسبت به فلان قضیه این بوده و بعد معلوم بشود نبوده و بعد حرف خودمان را برنگردانیم پس نگیریم!

در مسأله حجّیت فعل اولیاء الهی، قضیه خلاصه ما باید این را بررسی کنیم. مطالبی را که خدمت رفقا عرض می‌کنم اینها مطالبی است که رفقا در نظر داشته باشند، البته همه رفقا منظور بنده هست چون الحمدلله همه اهل إدراک و فهم و بعد از این همه مجالس که تعجب می‌کنم من، که چطور بعد از این همه مجالس باز یک هم‌چنین شبهاتی وجود دارد، خیلی برای من باعث تعجب است! خیلی تعجب است! که باور نمی‌کردم و نمی‌کنم که با این همه توضیحات و با این همه مطالب و سخنرانی‌ها و مسائلی را که بنده به سهم خودم به‌خصوص در این زمینه خدمت رفقا عرض کردم، باز یک هم‌چنین سؤالاتی و جای یک هم‌چنین ایراد و ابهامات و اشکالاتی وجود دارد. علی‌کلّ حال، خصوص همه رفقا و بالأخص رفقای فاضل و اهل علم که خوب طبعاً آنها اولی هستند بر اینکه در این مطالب غور کنند، بحث کنند، تحقیق کنند و پاسخ‌گو باشند، نسبت به معارف پاسخ‌گو باشند. بنده در جواب بعضی از این اشکالات گفته‌ام: تمام مبانی عرفان و جمیع حالات سلوکی و مکاشفات و شهود اهل معرفت، تمام آنها با مبانی فلسفی و منطقی و شرعی مو به مو اختلاف ندارد و جمیع اینها قابل برای دفاع است، و هر سؤالی که هست و هر چیزی که هست ما اینها را جواب می‌دهیم. اینها به صورت مقالات و به صورت مسائل تدوین بشود و در اختیار همه گذاشته بشود و خود بنده همیشه به دنبال یک هم‌چنین فرصتی بودم و هستم که مبانی اولیاء الهی را به طور منطقی و با حجّت و دلیل نشر بدهیم؛ نه اینکه این مسائل را مخفی کنیم و پرده بپوشانیم.

لذا نسبت به جمیع آنچه را که از تصرّفات، از اقوال، از معارفی که توسط اولیاء الهی در کتبشان و در سخنرانی‌هایشان و در مجالس خصوصی حتی مطرح شده، تمام آنها مو به مو، ما از آنها دفاع می‌کنیم و مسائل را برای افراد روشن می‌کنیم. این مطالب از پای منقل نیامده، از توی حمام و سرینه بیرون نیامده و مسائلی است که به سدّ سکندر این مسائل پشت گرم است! نه با مطالب خرافاتی و مطالب درویشانه اصطلاحی اعتباری و از روی سیری و مسائل خلافی که از روی باد معده و اینها این مسائل برای افراد یک وقتی مطرح می‌شود. تمام مطالبش مو به مو مستند به ادلّه شرعی، نه تنها ادلّه عقلی و فلسفی، نه! ادلّه شرعی، آیات قرآن و روایات ائمه علیهم السلام بر این اساس است. البتّه نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم این بود: مطالبی را که خدمت رفقا عرض می‌شود، این مطالب در پایین‌ترین سطح از استدلال علمی و فنی است، مسائل خیلی بالاتر از این است که من فعلاً سکوت می‌کنم و نسبت به آنها، آن مطالب حرفی نمی‌زنم، آنها پیشکش! و آنها حالا فعلاً بماند. ما مسائل را روی ادلّه، همین ادلّه ظاهری بار می‌کنیم. همین آیات قرآن، همین روایات، همین استدلال، همین استدلال طلبگی و همین موضع طلبگی و ظاهری ما حمل می‌کنیم. گرچه از الان هم می‌گوییم که مطالب خیلی بالاتر است و خیلی عالی‌تر است و خیلی راقی‌تر است که آن‌ان شاء الله وعده‌اش برای بعد.

خوب طبیعی مسأله، همه همین‌طور است. در جایی که دیده می‌شود بعد از گذشت بیست سال، افراد دچار این مسائل و این مشکلات هستند و باعث شبهه و تردید و شک نسبت به بقیه می‌شوند. اگر ما بخواهیم مطالب را به آنها ببریم که دیگر اصلاً جای برای قبول و پذیرش نیست. و مسأله بیشتر جنبه‌هو پیدا می‌کند و جنبه‌سُخریه پیدا می‌کند و استهزاء پیدا می‌کند. پس بهتر است که مسائل همه براساس همین ادلّه، یعنی بر پایین‌ترین سطح، در پایین‌ترین سطح مسائل مطرح

بشود وقتی اینجا تمام شد و افراد مُفهم شدند، آن وقت اگر فرصت بود ما مطلب را می‌بریم یک‌خورده بالاتر! باز اگر فرصت بود یک‌خورده دیگر می‌بریم بالاتر همین‌طور، اگر مجال داشته باشیم إن شاء الله فلان ... پس بنابراین در این چند روزی که از ماه مبارک رمضان باقی مانده، بی‌مناسبت هم البته نیست این مطالبی که عرض می‌کنیم با همین فقره دعای ابوحمزه ثمالی که حضرت می‌فرمایند: «ای خدائی که تو از همه افراد برای اینکه درخواست ما را بپذیرند سزاوارتری» خوب نماینده یک هم‌چنین خدا، مظهر این خدا، آن وجود ممثّل خدا در این دنیا کیست؟ این کیست؟ خوب این امام زمان است دیگر! امام زمان ما که حیّ و حاضر است. اوست که همان جامعیت صفات الهی را در مقام بروز، چون خدا وجود او، وجود غیب الغیوب است. وجود پروردگار، وجود هو هویت است؛ ظهور ندارد. در مقام غیب الغیوبی که ظهور نیست و در مقام هو هویت و عماء که در آنجا تجلّی نیست. پس آن ظهورش و نمودش و بروزش و تأثیرش و تنزیل آثارش از صفات کلّیه و اسماء کلّیه باید بواسطه یک مصداق خارجی باشد! آن مصداق خارجی وجود امام زمان است.

پس در واقع، وقتی که امام سجّاد می‌فرماید: **يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ** ... وجود ممثّل و مصداق این در مرآء و منظر ما خود وجود امام زمان می‌شود دیگر! لذا می‌گویید به امام زمان توسّل کنید، امام زمان را بخوانید، او بر همه نیات ما آگاه است، بر همه منویات ما مطّلع و مشرف است، بر همه خصوصیات ما اطلاع دارد. **إِنَّا غَيْرُ نَاسِيْنَ لِدُكْرِكُمْ**، عجیب است دیگر! خود حضرت می‌فرماید، در آن توقیعی که ظاهراً به شیخ مفید حضرت می‌فرمایند، در احتجاج طبرسی این توقیعات حضرت و نامه‌های حضرت در آنجا

آمده: **إِنَّا غَيْرُ نَاسِيْنَ لِدِكْرِكُمْ، وَ لَا مُهْمِلِيْنَ لِمِرَاعَاتِكُمْ وَ لَوْلَا ذَلِكَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ،** عجیب است! «ما مگر می شود شما شیعیان را فراموش کنیم؟ مگر می شود یادمان برود؟ مگر می شود ما از رعایت شما إهمال کنیم؟ مگر می شود؟ اگر نبود عنایت ما به شما و اگر نبود لطف ما و کرم ما و مرحمت با شما، دشمنان شما را له می کردند.» له! **اضْطَلَمَكُمُ:** له تان می کردند. شما خیال می کنید همین طور راحت گرفته اید و نشستہ اید و دعای ابو حمزه گوش می دهید؟ به به خبر ندارید! ما خیال می کنیم همین طوری می آییم، می رویم و خلاصه به کار خودمان و مسائل و فلان و این چیزها ... خبر نداریم که اگر نبود لطف و عنایت آن حضرت الان این همه دشمنان اسلام، این همه افراد، این همه مسائل، شما خیال می کنید اینها آرام می نشستند؟ آرام می نشستند؟ کاری نداشتند؟ سایه ما را هر کدام با هزاران تیر، سایه را می زدند! که اصلاً صدایی برنخیزد. **وَ لَوْلَا ذَلِكَ اضْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ،** دشمنان له می کردند شما را، شما خیال می کنید همین طوری گرفتید می خوابید و صبح هم بلند می شوید نماز می خوانید و بعد هم می روید سر درس و سر کار و زندگی و بعد برمی گردید و فلان و خوب چیزی ندیدیم دیگر، مسأله ای اتفاق نیفتاده، امروز هم گذشت. یک چشم بصیرت باز بشود، یک لحظه نگاه کنید اصلاً سوت می کشد سرتان! سوت می کشد! چه خطراتی امروز از سر ما رد شد. چه خطراتی ... کی این خطرات را دارد رد می کند؟ کی این موانع را دارد برطرف می کند؟ کی این بستر را دارد آماده می کند؟ کی این راه را دارد هموار می کند؟ کی؟ **إِنَّا غَيْرُ نَاسِيْنَ لِدِكْرِكُمْ، وَ لَا مُهْمِلِيْنَ لِمِرَاعَاتِكُمْ،** این می شود آن ولایت! این می شود آن ولایتی که: **يَا خَيْرَ مَنْ دَعَا دَاعٍ، وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَا رَاجٍ ...** وبتغوا إليه

الوسیله باید به سراغ امام زمان رفت. درست؟

خوب، امام زمان علیه السّلام شیعه‌اش چه کسانی هستند؟ شیعه امام زمان کیست؟ شیعه امام زمان همان کسی است که به دنبال او می‌رود و پرده‌ها برای او باز می‌شود، عوالم نفس را عبور می‌کند و با نفس امام علیه السّلام اتّحاد پیدا می‌کند. وقتی که با نفس امام اتّحاد پیدا کرد اسمش می‌شود ولیّ! اسمش می‌شود ولیّ! او هم مظهر برای لطف امام زمان ... ببینید این سیر طولی را! او می‌شود مظهر برای لطف و رحمت پروردگار، ولیّ خدا می‌شود مظهر و مصداق برای لطف و رحمت کی؟ امام زمان! از آن بالا آمد اینجا ...

إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد در شبهای آتی مسائل و بحث ما دیگر برمی‌گردد به این قضیه که: بینیم کیفیت حجّیت فعل ولیّ خدا و آیا اینکه آن حجّیت تعارض دارد با حجّیت کلام معصوم یا تعارض ندارد و اگر اختلاف بود چه باید کرد؟ و به‌طورکلی حلّ این مطلبی که امروزه خیلی از جاها ما می‌بینیم، در همین جا، در همین جا، در همه مسائل ... این قدر که به این کتاب روح مجرد مرحوم آقا ایراد گرفتند، مسخره کردند، حرفهایی زدند که از شأن یک فرد بی‌بندوبار فقط بر می‌آید! نه از شأن یک شخصی که چه عرض کنم ... یک شخص بی‌بندوبار می‌تواند این‌طور کلام بزرگان را به استهزاء بگیرد و مسخره کند. و در حالی که ما قطع داریم که این مطالب را اگر نگوئیم، صد در صد، بلکه باید بگوئیم نود و چند درصد از روی غرض و عناد این مطالب مطرح می‌شود. چون هر کسی می‌فهمد! شما الان تصوّر بکنید هر کسی قضیه عاشورایی که مرحوم آقا در این کتاب روح مجرد ... اصلاً نگاه بکند آدم می‌فهمد منظور چیست دیگر! آن وقت بلند می‌شوند، مسخره می‌کنند، ایراد می‌گیرند، اشکال می‌کنند ... آخر ای احمق، ای

دیوانه‌ای که می‌آیی این مطالب را می‌گویی، یک سری می‌آمدی این مشهد، این دههٔ عاشورای علامهٔ طهرانی را می‌دید، می‌دید که با این پهنای صورت اشک از چشمش می‌آید، این مزخرفات چیست این بر می‌داری این مسائل را می‌گویی؟ آخر چقدر باید آدم مغرض باشد؟ می‌دید که این علامهٔ طهرانی بلند می‌شود می‌رود می‌ایستد، عمامه را از سرش روز عاشورا بر می‌دارد، همراه با آن افرادی که دارند سینه می‌زنند سینه می‌زند، این مزخرفات را دیگر نمی‌نوشتی! یک قدم زحمت می‌کشیدی، اینقدر به خودت زحمت نمی‌دادی و عرض خود را نمی‌بردی.

ای مگس عرصهٔ سیمرخ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
آن وقت بنده باید بلند شوم بیایم اینجا، از این مزخرفات تو جواب بدهم.
والله! بلند می‌شوند می‌آیند چرت و پرت می‌گویند آقا بعد باید بیایم ... ما باید، باید وقت مان را به چیزهای دیگر و مطالب دیگر و مسائل دیگر بگذرانیم، آن وقت برای قضیهٔ عاشورای آقای نمی‌دانم فلان و کذا و این چیزها بگذرانیم. خوب بلند می‌شدی می‌آمدی می‌دید! در جایی که بقیهٔ آقایان در زیارت امام حسین و در روز عاشورا و بقیهٔ وقتی که سینه می‌زنند این طوری: با سی و هفت درجه، با سی و هفت درجه نمی‌دانم، بعضی‌ها آن را هم چیز نمی‌کنند، آن هم سی و هفت درجه را هم چیز نمی‌کنند، حیفشان می‌آید، دستانشان را می‌گذارند پایین فقط همین طوری به دیوار نگاه می‌کنند، آن را هم نمی‌کنند. در جایی که بقیهٔ این کار را می‌کردند، پدر ما در سن هفتاد سالگی بلند می‌شد روز عاشورا، عمامه را هم از سرش برمی‌داشت می‌گذاشت پایین، همراه با سایر افراد سینه می‌زد. آن وقت بر می‌دارند می‌گویند: «ایشان روز عاشورا را مسخره کرده!» «خیلی عجیب است! خدا إن شاء الله هدایتشان کند. ما دیگر چه بگوییم دیگر، دعا این است که خدا هدایت کند، الله

یشفیهم، الله یهدیهم، خدا شفایشان بدهد دیگر و الا غیر از این که به اصطلاح چیز نیست و اینها! خوب از این مطالب بوده یا مطالب دیگری که خوب راجع به اساتید خودشان نقل کرده‌اند، یا بنده نقل کرده‌ام از طرف آنها، یک عدّه افراد نفهم، افراد بی سواد و جاهل بلند می‌شوند می‌آیند ایراد می‌گیرند، اعتراض می‌کنند. این همه مطالب ما را شنیده‌اند، بابا هفده هجده سال است من دارم صحبت می‌کنم، نفهمیدی؟ البته، خوب اشکال ندارد این مسائل باعث می‌شود که این مبانی بیشتر توضیح داده بشود، این مسائل بیشتر تبیین بشود و هر چه بیشتر تبیین بشود ذهن باز می‌شود. و خوب، ان شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد به عنایت امام زمان، صاحب ما و مولای ما، رفقا خواهند دید که اصلاً معنای تشریح چیست و اینکه تا الآن تشریح را در السنه فقهاء معنا می‌کردند همه غلط بوده! و معنای شرع چیست؟ معنای احکام اولیّه چیست؟ ممکن است بعضی از مسائل یک خورده سنگین باشد، ان شاء الله تحمل کنند، صبر کنند و شیرین می‌شود بعد حالا، یک خورده حالا ممکن است یک خورده چیز باشد. معنای شرع چیست؟ معنای شرع عام چیست؟ شرع خاص چیست؟ حکم اولی چیست؟ حکم ثانوی چیست؟ اضطرار چیست؟ تقیه چیست؟ جایگاه کلام معصوم در کجای این فضا می‌تواند مصداق پیدا بکند؟ و همین‌طور نحوه ارسال رسل چیست؟ و دین به چه می‌گویند؟ پیغمبر وظیفه‌اش چیست؟ آیا پیغمبر خودش از پیش خودش جعل حکم می‌کند؟ یا پیغمبر به عنوان حاکی و به عنوان مخبر از آن مبانی و ملاکات، پیامبر مطالب را بیان می‌کند. ائمه در اینجا چه جایگاهی دارند؟ آیا ائمه مشرّع هستند مانند رسول خدا؟ یا مشرّع نیستند مبین هستند. اینها مطالبی است که ما ناچاریم برای یک توضیح شافی و کافی به این مسائل و به این عرصه‌ها وارد بشویم و در ضمن این مطالب پاسخ خیلی از

اشکالات دیگر هم داده خواهد شد. یعنی یک سؤال هست اما در پاسخ مسائل
مختلفی إن شاء الله به حول و قوة الهی إن شاء الله خدمت رفقا عرض می کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد